

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

روایاتی را درباره حجیت خبر ثقه در موضوعات بحث کردیم. پنج روایت در جلسات پیش به بحث گذاشته شد. روایتی هم هست که امروز متعرض آن خواهیم شد. اگرچه این روایت از لحاظ سندی دارای خلل است؛ به این معنا که راوی مباشر توثیق ندارد ولی به دلیل اینکه می‌تواند مؤید باشد، ما آن را مطرح می‌کنیم.

روایتی است که مرحوم صدوق در نور الاخبار روایت می‌کند؛ «عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْغُرَوِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الْفَضْلِ بْنِ الرَّيِّعِ وَهُوَ جَالِسٌ عَلَى سَطْحٍ فَقَالَ لِي أَدْنُ مِنِّْي فَدَنَنْتُ مِنْهُ حَتَّى حَدَّثَنِي ثُمَّ قَالَ لِي أَشْرَفَ إِلَى الْبَيْتِ فِي الدَّارِ فَأَشْرَفْتُ» به آن خانه سرکشی کن. دار به معنای تمام خانه است که اتاق‌ها و محوطه در آن قرار می‌گیرد. به آن مجموعه‌ای که در آن اتاق قرار دارد، بیت می‌گویند. لذا بیت با دار تفاوت معنایی دارد. ظاهر این است که این بیت سقف هم نداشته و لذا از بالا درون بیت را می‌دیده‌اند. «وَ انْظُرْ مَا تَرَى» به من گفت درون این خانه چه می‌بینی؟ «قُلْتُ تَوْبًا مَطْرُوحًا» گفتم: پیراهنی که روی زمین افتاده است. «فَقَالَ انْظُرْ حَسَنًا» گفت: خوب نگاه کن! «فَتَأَمَّلْتُ فَقُلْتُ رَجُلٌ سَاجِدٌ» مردی را که در حال سجده است می‌بینم. «فَقَالَ لِي تَعْرِفُهُ هُوَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ» این موسی بن جعفر علیه‌السلام است که در حال سجده است. «أَتَفَقَّدُهُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ فَلَمْ أَجِدْهُ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ إِلَّا عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ» هرگاه که من به حال او اشراف پیدا کرده‌ام، در همین حال بوده است. «إِنَّهُ يُصَلِّي الْفَجْرَ فَيَعْقُبُنِي دُبُرُ صَلَاتِهِ إِلَى أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ» نماز صبح را که می‌خواند، مشغول تعقیبات می‌شود تا وقتی که خورشید طلوع می‌کند. «ثُمَّ يَسْجُدُ سَجْدَةً فَلَا يَزَالُ سَاجِدًا حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ» بعد از طلوع خورشید هم تا زوال خورشید به سجده می‌رود. «قَدْ وَكَلْتُ مَنْ يَتَرَصَّدُ لَهُ الزَّوَالُ» کسی را وکیل خود قرار داده تا وقت زوال را به او خبر بدهد که او غلامی است «فَلَسْتُ أَذْرِي مَتَى يَقُولُ لَهُ الْغُلَامُ قَدْ زَالَتِ الشَّمْسُ إِذْ يَتَبَّ فَيَبْتَدِئُ الصَّلَاةَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُحْدِثَ وُضُوءًا» وقتی که غلام گفت خورشید زوال پیدا کرده و وقت نماز است، بلند می‌شود و نماز خود را می‌خواند بدون اینکه نیاز به وضوی جدیدی داشته باشد. «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَمْ يَنْمَ فِي سُجُودِهِ» و متوجه می‌شوم که او در حال سجده به خواب نرفته است «وَلَا أَعْفَى» و چرت هم نزده است «فَلَا يَزَالُ إِلَى أَنْ يَفْرُغَ مِنْ صَلَاةِ الْعَصْرِ» در همین حال نماز است تا اینکه از نماز عصر فارغ شود. «فَإِذَا صَلَّى الْعَصْرَ سَجَدَ سَجْدَةً فَلَا يَزَالُ سَاجِدًا إِلَى أَنْ تَغِيبَ الشَّمْسُ» بعد از نماز عصر هم به سجده می‌رود تا غروب آفتاب «فَإِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ وَتَبَّ مِنْ سَجْدَتِهِ فَصَلَّى الْمَغْرَبَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُحْدِثَ حَدَثًا وَلَا يَزَالُ فِي صَلَاتِهِ وَتَعْقِبِهِ إِلَى أَنْ يُصَلِّيَ الْعَتَمَةَ» تا نماز عشا «فَإِذَا

صَلَّى الْعَتَمَةَ أَفْطَرَ عَلَى شَوِيٍّ يُؤْتِي بِهِ» وقتی که نماز عشاء را به جا آورد، با غذای آبکی افطار می‌کند. «ثُمَّ يُجَدِّدُ الْوُضُوءَ ثُمَّ يَسْجُدُ ثُمَّ يَرْفَعُ رَأْسَهُ فَيَنَامُ نَوْمَةً خَفِيفَةً ثُمَّ يَقُومُ فَيَجَدِّدُ الْوُضُوءَ ثُمَّ يَقُومُ فَلَا يَزَالُ يُصَلِّي فِي جَوْفِ اللَّيْلِ حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ» خواب کوتاهی می‌کند و سپس بلند می‌شود و دوباره تجدید وضو می‌کند و برمی‌خیزد و تا طلوع فجر نماز می‌خواند «فَلَسْتُ أَدْرِي مَتَى يَقُولُ الْغُلَامُ إِنَّ الْفَجَرَ قَدْ طَلَعَ إِذْ وَثَبَ هُوَ لِصَلَاةِ الْفَجْرِ فَهَذَا دَأْبُهُ مِنْذُ حَوْلَ إِلَيَّ الْحَدِيثِ»^۱ عادت حضرت این است و از آن روزی که به من تحویل داده شده چنین بوده است.

شاهد بحث ما اعتماد حضرت بر قول غلام در خبر از اوقات زوال و طلوع است. در دو جا دارد که حضرت به سجده می‌رفت و منتظر اعلام غلام می‌ماند تا وقت نماز را به او اعلام کند. حضرت در اینجا به خبر واحدی که ثقة است، اعتماد می‌کند. این هم یکی از روایات این باب و شاهد بر آن است که به خبر ثقة در موضوعات می‌توان اعتماد کرد.

این روایاتی خواندیم، مربوط به اخبار حسی است. هرچند همین روایات که درباره اخبار حسی هم وارد شده، از آنجایی که ما یک ارتکاز عقلایی بر حجیت خبر ثقة به طور مطلق -چه در حس و چه در اخبار از حدس- در موضوعات داریم. وقتی چنین ارتکاز عقلایی بوده و شارع از این ارتکاز نهی نکرده باشد و در مقابل مواردی را هم از مصادیق این مرتکز عقلایی تأیید کرده باشد، تأیید شارع در مصداق ارتکاز عقلایی ظهور در تأیید خود آن ارتکاز عقلایی دارد؛ یعنی معلوم می‌شود وقتی حضرت این عمل را تأیید می‌کند، برای تأیید آن مرتکز عقلایی است و الا باید تصریح می‌کرد که من خصوص این عمل را در اینجا تأیید می‌کنم و این ارتکاز و این سیره عقلایی را قبول ندارم و لذا همین تأیید خبر ثقة در موضوعات این چنینی توسط حضرت، نشانه تأیید آن مرتکز عقلایی است و لذا می‌توان از این روایات تأیید و امضای شارع را نسبت به آن مرتکز عقلایی اثبات کرد.

[در اینجا هم بحث قدر متیقن نیست زیرا] قدر متیقن درجایی است که اجمال وجود داشته باشد. اگر دلیلی مجمل بوده و ظهور نداشته باشد، اینجا جای قدر متیقن است؛ ولی وقتی دلیل ظهور پیدا می‌کند و وقتی یک مورد سیره عقلایی با تأیید شارع همراه می‌شود به این معناست که کل سیره را تأیید می‌کند و الا باید از غیر این مورد نهی کرده و تصریح می‌کرد که من فقط این موضوع را قبول دارم. این ظهور پیدا می‌کند در اینکه حضرت به همان سیره که بین عقلا جاری است، عمل می‌کند.

افزون بر این موارد، روایات دیگری هم داریم که دلالت بر حجیت خبر ثقه در حدسیات دارد. روایات زیادی است که مرحوم صاحب وسائل این روایات را در باب یازدهم از ابواب صفات القاضی و مسائل الشیعه آورده است. شاید بیش از بیست روایت باشد که بسیاری از این روایات هم صحیح هستند؛ ولی ما برای نمونه به چند روایت اشاره می‌کنیم:

روایت اول روایتی است که از امام هادی صلوات الله تعالی علیه که از عثمان بن سعید عمری نقل شده و بعد روایت امام حسن عسکری علیه السلام را پسرش محمد بن عثمان بن عمری نقل می‌کند. سند روایت کالقطعی بلکه قطعی است. بعضی از اساتید ما می‌فرمودند این سند، سند قطعی است؛ معنی وثاقت روات سند آنچنان وثاقت ثابتی است که هیچ شکی در اخبار هیچ‌یک از روات این سند نمی‌توان داشت. مرحوم کلینی روایت می‌کند: «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَمِيرِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى جَمِيعاً عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»، (ایشان وکیل و ثقه ائمه اطهار از امام هادی علیه السلام گرفته تا امام عسکری علیه السلام تا خود ولیعصر صلوات الله تعالی علیه بوده‌اند.) از امام هادی علیه السلام نقل می‌کند: «قَالَ: سَأَلْتُهُ وَ قُلْتُ مَنْ أَعَامِلُ (وَعَمَّنْ) أَخْذُ وَ قَوْلَ مَنْ أَقْبَلُ» سؤال درباره قبول قول به طور مطلق است. «فَقَالَ الْعَمْرِيُّ ثِقَتِي» اینجا منظور عثمان بن سعید عمری است که اولین نایب خاص ولی عصر علیه السلام به شمار می‌رود. «فَمَا أَدَى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّي» شاهد ما در اینجا تفریع این عبارت بر «ثقتی» است؛ یعنی فرمود: چون مورد اعتماد و ثقه من است، پس «فَمَا أَدَى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّي وَ مَا قَالَ لَكَ عَنِّي فَعَنِّي يَقُولُ فَاسْمَعْ لَهُ وَ أَطِع فَإِنَّهُ الثَّقَةُ الْمَأْمُونُ».

«سَأَلْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مِثْلِ ذَلِكَ - یعنی از امام حسن عسکری علیه السلام - فَقَالَ الْعَمْرِيُّ وَ إِنَّهُ تَقْتَانِ فَمَا أَدَى إِلَيْكَ عَنِّي يُؤَدِّيَانِ وَ مَا قَالَ لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ» باز هم در اینجا «فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ» بر ثقه بودن این دو نفر تفریع شده است «فَاسْمَعْ لَهُمَا وَ أَطِعْهُمَا فَإِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ الْحَدِيثُ»^۱ به هر حال این حدیث را مرحوم شیخ در کتاب الغیبه باسناده عن محمد بن یعقوب کلینی نقل می‌کند. این روایت همان طور که اشاره شد حجیت کلام عمری و فرزندش را بر ثقه بودنشان تفریع می‌کند و لذا از آن یک کبرا درمی‌آید و به این معناست که یک کبرا نهفته وجود دارد که «فَمَا أَدَى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ» تطبیق آن کبرا برای نهفته است و مدلول التزامی‌اش این است که «کل ثقه یعمل قوله».

سؤال یکی از حضار: ثقه بودن برای امام یک خصوصیتی را ایجاد می‌کند که شاید نتوان بر آن کبرای کلی تطبیق کرد.

استاد: در مقطع دوم دارد: «فانَّهما التَّقَتانِ المَأْمُونانِ» که «تقتی» را روشن می‌کند که این‌طور نیست که این «تقتی» است چون برای من مورد اعتماد است؛ بلکه ملاک ثقه بودن آن‌هاست.

- چه خصوصیتی داشته که ثقه شده که اگر همان خصوصیات افراد دیگر باشد، آن‌ها هم ثقه می‌شوند؟

استاد: بحث در تفریع قبول قول بر ثقه بودن است و روایت دیگری نزدیک به همین موضوع داریم. روایت مربوط به یونس بن عبدالرحمان که آن هم از لحاظ سند صحیح است که از کشی در رجال نقل می‌کند. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهِتَدِي وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَظْطِينَ جَمِيعاً عَنْ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَا أَكَادُ أَصِلُ إِلَيْكَ أَسْأَلُكَ عَنْ كُلِّ مَا أحتاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي» دسترسی به شما ندارم که هر وقت بخواهم از شما درباره معالم دین خود سؤال کنم. «أَفِيؤُسُّ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ثَقَّةٌ أَخَذُ عَنْهُ مَا أحتاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي فَقَالَ نَعَمْ»^۱ آیا یونس بن عبدالرحمان ثقه است و می‌توانم معالم دینم را از او بگیرم؟ «فقال: نعم».

روایت دیگری هم به همین مضمون از خود عبدالعزیز بن مهتدی نقل شده است. فضل بن شاذان درباره او می‌گوید: «وَ كَانَ خَيْرَ قُمِّيِّ رَأَيْتُهُ» او فردی قمی بوده و او می‌گوید بهترین فرد قمی بوده که من دیده‌ام. «وَ كَانَ وَكِيلَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ حَاصَّتَهُ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ إِنِّي لَا أَلْفَاكَ فِي كُلِّ وَفْتٍ فَعَمَّنْ أَخَذُ مَعَالِمَ دِينِي فَقَالَ خُذْ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ»^۲ در این متن دوم دیگر کلمه ثقه نیست؛ منتها بحث ما درباره متن اول بود که از ثقه بودن یونس بن عبدالرحمان سؤال می‌شود و حضرت می‌فرماید: بله.

ما می‌خواهیم این را بحث کنیم که در اخبار عن حدس هم قول ثقه تأیید شده و این «ما أحتاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي» مطلق است و شامل اخبار عن حدس و عن حدس می‌شود. ما در بعضی از متون روایات داریم که مثلاً درباره زرارہ بن اعین آمده: «رَحِمَ اللَّهُ زُرَّارَةَ أَحَادِيثُ، لَوْلَا زُرَّارَةُ وَ نُظَرَاؤُهُ لَا نَدْرَسَتْ أَحَادِيثُ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ»^۳ یا مثلاً درباره محمد بن مسلم آمده است که سائل سؤال می‌کند: «وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قُلُوبِي عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَجَّالِ عَنْ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُ لَيْسَ كُلُّ سَاعَةٍ أَلْفَاكَ وَ لَا يُمْكِنُ الْقُدُومُ وَ يَجِيءُ الرَّجُلُ مِنْ أَصْحَابِنَا

۱. همان، ج ۲۷، ص ۱۴۷

۲. همان، ج ۲۷، ص ۱۴۸

۳. همان، ج ۲۷، ص ۱۴۳

فَيَسْأَلُنِي وَ لَيْسَ عِنْدِي كُلُّ مَا يَسْأَلُنِي عَنْهُ فَقَالَ مَا يَمْنَعُكَ مِنْ مُحَمَّدٍ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيِّ، فَإِنَّهُ سَمِعَ مِنْ أَبِي وَ كَانَ عِنْدَهُ وَجِيهًا.^۱ امثال این روایت را می‌توان گفت که در خصوص حدیث و سماع حدیث آمده است؛ اما این روایتی که ما عرض کردیم و یا روایتی دیگری که در حق زکریا بن آدم آمده است - که در شیخان مدفون بوده و مرد بزرگواری است. - علی بن مسیب همدانی نقل می‌کند: «قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ شُقَّتِي بَعِيدَةً وَ لَسْتُ أَصِلُ إِلَيْكَ فِي كُلِّ وَقْتٍ فَمِمَّنْ أَخَذَ مَعَالِمَ دِينِي - قَالَ مِنْ زَكَرِيَا بْنِ آدَمَ الْقُمِّيِّ الْمَأْمُونِ عَلَى الدِّينِ وَ الدُّنْيَا قَالَ عَلَى بَنِ الْمُسَيْبِ فَلَمَّا انْصَرَفْتُ قَدِمْنَا عَلَى زَكَرِيَا بْنِ آدَمَ فَسَأَلْتُهُ عَمَّا احْتَجَّثَ إِلَيْهِ»^۲ یعنی خود فرد سؤال کننده هم درباره زکریا بن آدم می‌گوید «فَمِمَّنْ أَخَذَ مَعَالِمَ دِينِي» و نگفته است که از روایت چنین بدست می‌آید.

تمام اجتهادهای مجتهدین نقل از ائمه اطهار علیهم السلام است منتها نقل حدسی است؛ یعنی فتوایی که مجتهدین می‌دهند، همگی اخبار از معصوم است. اینکه می‌گوید معالم دین خود را از چه کسی بگیرم و حضرت می‌فرماید از زکریا بن آدم بگیر، این دیگر اعم از روایت یا فهمی است که زکریا بن آدم از روایت دارد. اگر زکریا بن آدم از روایت چیزی فهمید، شامل او هم می‌شود؛ یعنی هرچه درباره معالم دین به تو گفت از او بگیر و قبول کن. این اعم از آن است که خبری که می‌دهد عن حسن و یا عن حدس باشد. بگوید: «سمعت الرضا يقول كذا» و یا اینکه بگوید: «الحكم كذا» شامل هر دو می‌شود. اینکه ما چند روایت این چنینی را می‌خوانیم، چون عبارتی که در روایت آمده شامل اخبار عن حدس هم می‌شود.

همچنین روایت دیگری که کشی نقل می‌کند: «عَنْ حَمْدَوَيْهِ وَ إِبْرَاهِيمَ ابْنَيْ نُصَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الرَّازِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَبِيبٍ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ الْكَسَائِيِّ قَالَ: كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ فِي السَّجَنِ - ظَاهِرُ بِنِ اسْتِ كِه مَرَادُ ابْنِ ابْنِ الْحَسَنِ، اِمَامُ كَاطِمٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتِ - وَ اَمَّا مَا ذَكَرْتَ يَا عَلِيُّ مِمَّنْ تَأْخُذُ مَعَالِمَ دِينِكَ لَا تَأْخُذَنَّ مَعَالِمَ دِينِكَ عَنْ غَيْرِ شِيعَتِنَا، فَإِنَّكَ إِنْ تَعَدَّيْتَهُمْ أَخَذْتَ دِينَكَ عَنْ الْخَائِنِينَ الَّذِينَ خَانُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ خَانُوا أَمَانَاتِهِمْ إِنَّهُمْ أَوْثَمُوا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَحَرَّفُوهُ وَ بَدَّلُوهُ فَعَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ لَعْنَةُ رَسُولِهِ وَ لَعْنَةُ مَلَائِكَتِهِ وَ لَعْنَةُ آبَائِي الْكَرَامِ الْبَرَّةِ وَ لَعْنَتِي وَ لَعْنَةُ شِيعَتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فِي كِتَابٍ طَوِيلٍ.»^۳ اینجا شاهد ما بر سر «معالم دینک» است و نه اینکه بخواهیم به این روایت استناد کنیم. این روایت رجوع به غیر شیعه را نفی می‌کند و به وسیله این روایت نمی‌خواهیم حجیت خبر ثقه عن حدسیات را ثابت کنیم؛ بلکه می‌خواهیم بگوییم:

۱. همان، ج ۲۷، ص ۱۴۴

۲. همان، ج ۲۷، ص ۱۴۶

۳. همان، ج ۲۷، ص ۱۵۰

بحث بر سر اصل «معالم دینک» است و نه بر سر روایات. بر سر این است که مرجعیت امور دین کلاً باید به دست چه کسی باشد.

روایات متعددی در این زمینه است که ما دیگر سایر روایات را نمی‌خوانیم. این روایات شاهد بر امضای شارع بر ارتکاز عقلایی و شاهد بر تعمیم این امضا موضوعات و احکام اخبار حدسی است. مجموعه این روایات و روایاتی که قبلاً بحث کردیم روی هم رفته در اینکه ائمه اطهار صلوات الله تعالی علیه این سیره عقلایی یا ارتکاز عقلایی را که مبتنی بر قبول قول ثقة در آنچه در آن خبر می‌دهد، امضا می‌کنند. اخبار ثقة در نزد عقلا حجت است؛ یعنی به آن عمل می‌کنند و به آن ترتیب اثر می‌دهند و اگر کسی به قول ثقة عمل نکرد و در نتیجه عمل نکردن با مشکلی مواجه شد، او را مذمت می‌کنند. اگر کسی به قول ثقة عمل نکند، عقلا او را مذمت می‌کنند و این کاشف از این است که بنای عقلا و سیره و ارتکاز عقلا بر این است که قول ثقة حجت است؛ یعنی منشاء اثر است.

خلاصه اینکه از مجموعه روایات استفاده می‌کنیم که اخبار ثقة حجت است؛ چه در موضوع و چه در حکم. مرحوم آقای حکیم رضوان الله تعالی علیه یک مطلبی دارند که ما به آن اشاره می‌کنیم. ایشان می‌فرمایند: همه ادله دال بر حجیت خبر ثقة، بر حجیت خبر ثقة در موضوعات هم دلالت می‌کند. شهرت علمای ما بر حجیت خبر ثقة در احکام شرعی است و ایشان می‌فرمایند: همه ادله دال بر حجیت خبر ثقة در احکام به دلالت التزامی بر حجیت خبر ثقة در موضوعات هم دلالت می‌کنند. چگونه دلالت التزامی دارد؟ می‌فرماید: چون هر موقع ثقة‌ای روایتی از معصوم نقل می‌کند، اینجا ما دو چیز داریم: همه اخبار از حکم و هم اخبار از قال صادق علیه السلام و یا اخبار از راوی داریم. در روات مع الواسطه این معنا زیاده‌تر است. ایشان می‌فرماید راوی بدون واسطه هم اخبار از موضوع می‌کند؛ چون اخبار از ظهور کلام امام می‌کند؛ چون ما قطع به این نداریم که حتماً چیزی را که از امام نقل می‌کنند، نقل لفظ امام باشد. هر نقلی که از امام می‌شود، هم نقل حکم و هم نقل اخبار راوی از امام است. نقل اخبار راوی، نقل موضوع است و نقل از خود امام، نقل ظهور کلام او در حکم است و لذا هر نقل حکمی در ضمن خبر متضمن نقل موضوعی هم هست؛ یا نقل ظهور کلام امام در حکم بوده و یا نقل قول راوی از قول امام صلوات الله تعالی علیه است و یا هر دو. لذا به دلالت التزامی دال بر حجیت خبر ثقة در موضوعات هم است.

وصل الله علی محمد و آله و سلم